

زن و مقام معشوقی در عرفان اسلامی

دکتر سید حجت مهدوی سعیدی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

چکیده مقاله

در دین مبین اسلام به تأسی از منظر عرفان اسلامی و تأثیر از آیات و روایات دینی، زن همواره در سرشت و سرنوشت خود مقام «معشوقی» را از آن خود داشته چرا اینکه «زن» مزیت و مظهریت عشق الهی در روی زمین بوده است و در واقع مرد در آینه آیین زن به اسماء و صفات الهی تقرب و تعشق جسته است، در قالب یک گزاره می‌توان گفت که منزلت زن در سپهر «جمال انسانیت» است و از این زاویه «فرد سالک» در عشق به او از حیث کمالات و معنویت می‌تواند از باب «المجاز قنطرة الحقیقة» در «قوس صعود» به درجات لایتناهی دست یابد، اما متاسفانه در «شوربختی‌های زمانه» این موجود لطیف انسانی به تعبیر حضرت مولانا از فزونی آمد شد در کمی! - کمیت زدگی از ابتلائات روزگار ماست.

چنانکه پاره‌ای از «فیلسوفان اسلامی» در بیان و بنان خود آورده‌اند، هم‌اکنون آدمی در «سیطره کمیت» تاریخ، با فرضیه سازی‌های مکاتب دروغین ابعاد عزیز و عظیمی از هویتی الهی و انسانی خویش را از کف فرو نهاده است. در این وجه و وضع حادث و حاصل، نیز «زن» البته قصه پرغصه خود را دارد.

کلید واژه‌ها

زن، معشوقی، مظهر، عرفان عقیف، عوالم معنوی، اساطیر، زیبایی.

پیشگفتار

زن، این به اصطلاح «جنس دوم»^۱ در تاریخت و تبار خود حتی تا دهه‌های اخیر هم شرائطی نکوهیده و بس شکننده داشته است. از دیرباز فیلسوفان جهان در مواردی که می‌خواستند از انسان‌ها به طور کلی، محترمانه و خالی از ابهام سخن بگویند یا موضوع زنان را نادیده می‌گرفتند و یا اینکه در نتیجه‌گیری‌های خود، زنان را مستثنی می‌کردند برای مثال، ارسطو در بحث «بالاترین سودمندی‌ها» برای انسان، به صفات زنان می‌پردازد و آنها را نه تنها بت‌پرست از بالاترین سودمندی‌ها بی‌بهره می‌سازد. بلکه این بی‌بهرگی را به صورت قانونی در می‌آورد که از دید او این تبعیض براننده زنان است! بنابراین چنین استنباط و استنباح می‌شود که واژه‌هایی همچون «شخص»، «انسان» و «عقلانیت» در فلسفه متعارف و کهن لزوماً شامل جنس زن نمی‌شود واژه، «ماهیت انسان» را در آثار فیلسوفانی چون افلاطون، ارسطو، آگوستین، ماکیاولی، لاک، روسو، هگل و دیگران مشاهده می‌کنیم. اما این کلمات تماماً به ماهیت «مردان» برمی‌گردد و مخاطب فقط «مردان» هستند، به عبارت دیگر حقوق انسانی جنس مونث - که نیمی از نژاد بشر را در بر می‌گیرد - نادیده گرفته می‌شود. در این جستار کوشیده‌ام که پاره‌ای از آموزه‌ها و اقوال عارفان این سرزمین را در خصوص مقامات و مناسبات قشر زن احصاء نموده، اجمالاً اینکه زن پارسا بلکه به مصداق گفتار گهربار پیامبر اسلام (ص) که فرمودند: «الجنة تحت اقدام الامهات» می‌تواند هنرمندانه، نهال زیبا و تنومند عشق و محبت انسانی را در نهاد جامعه باور و بارور سازد، زن می‌تواند با صلح و آرامش در قالب «همسریت و مادریت» و در سپهر «عرفان زنانه» جماعت آدمی را خوشبخت و کامیاب ساخته و به تعبیر سیاستمداران حق کوش، «صلح جهانی» برقرار سازد.

^۱ - برگرفته از نوشته‌ای از فیلسوف معروف فرانسه خانم سیمون دوبوار.

اگر افلاطون و سقراط بوده‌اند بزرگ بزرگ بوده پرستار خردی ایشان
به گاهواره ما در به کودکی بس خفت سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان
چه پهلوان و چه سالک و چه زاهد و چه فقیه شدند یکسره شاگرد این دبیرستان
حدیث مهر کجا خواند طفل بی مادر نظام و امن کجا یافت ملک بی سلطان^۱

آری با دورویی، درشتی و دنائت زنان و مادران جهان تنها و تنها دود از دودمان بشریت متصاعد خواهد شد؛ در زبان عرب زن را از این حیث «مؤنث» خوانده‌اند که لطف و لطافت را در پندار، گفتار و رفتار خود تابان و نمایان سازد و گرنه به قول سعدی:

در خرّمی بر سر سرائی بیند که بانگ زن از وی برآید بلند^۲

در حالات هیتلر که جهان را بیرحمانه و سبوعانه به آتش و خون کشانید- آورده‌اند که در ایام کودکی از مهر و عطوفت مادری محروم بود، لذا این عقده را بهانه‌ای برای کشتار فجیعانه ملل جهان ساخت. اریک فروم می‌گوید: «عکس العمل هیتلر نسبت به مردم در ابتدا سادیستی ولی نسبت به سرنوشت تاریخ مازخیستی بود و پایان زندگی او خودکشی در میان ویرانی کلی.»^۳

تجلی عوالم فلسفی در انسان

در مدخل مبحث «زن و مقام معشوقی» باید عنوان نمود که:

فلاسفه اسلامی، عالم هستی را در نظرگاه خود به چهار تجلی تقسیم می‌کنند:

- ۱- عالم لاهوت: خاستگاه روح است و در فلسفه و عرفان ملل (لوگوس اول) عقل کل، حکمت، قدرت و اراده نامیده می‌شود.
- ۲- عالم جبروت: خاستگاه «نفس کل» است که عقل دوم، محبت، کلمه یا نور نامیده شده و جبری که شامل حیات انسان است از این عالم ساطع می‌شود.

^۱ - دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۰۵.

^۲ - کلیات سعدی، ص ۴۸۱.

^۳ - هنر عشق ورزیدن، ص ۳۱.

۳- عالم ملکوت: عالم ملائکه: از نفس کل طبع کل. (مادر طبع) صادر می‌شود که عقل سوم، حرکت یا حیات پدیدار می‌گردد..

تجلی این سه عالم در انسان به صورت نوراست.

۴- عالم ناسوت: عالم مادی است و قوانین آن شامل بقا و فناست از «نفس کل»، نفس‌های مطمئنه، لوّامه و اماره صادر می‌گردد. توضیح اینکه: «نفس مطمئنه ریشه در» «عالم جبروت» دارد و نفس لوّامه، متعلق به عالم ملکوت و نفس اماره نیز در عالم ناسوت فعال است. شایان توجه است که تجلی نفس در «آگاهی انسان» در عرفان تمام ملل یک «سرنمون زن» است. در «عرفان ایران» تجلی نفس مطمئنه در روان سالک به صورت «هلال ماه» خود را به سالک می‌نمایاند. در واقع هلالی که سالک آن را گاه و بی‌گاه روبروی خود می‌بیند که حرکت می‌کند و یا اینکه چرخان است.

اورا به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست^۱

مولانا در وصفی دیگر از هلال در مثنوی می‌گوید:

دید شخصی فاضلی پر مایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای

می‌رسید از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال^۲

در عرفان، عارفان ما مراتب متعددی برای «نفس» قائل شده‌اند از باب مثال، مولانا از «نفس کل» به عنوان سه ماه یا سه نفس (مطمئنه، لوّامه و اماره) یاد می‌کند.

و آن یکی سه ماه می‌بیند به هم این سه کی‌نشته یک موضع نعم^۳

با این دیدگاه وی با این بیت با ماه گفتگو می‌کند:

^۱ - دیوان حافظ، ص ۵۹.

^۲ - مثنوی معنوی، د: ۱، ب: ۶۹.

^۳ - همان، د: ۱، ۳۷۵۳۳.

جسم مرا خاک کنی خاک مرا پاک کنی
باز مرا نقش کنی ماه عذاری صنما^۱

نا گفته پیداست که مراد از «ماه» در این بیت - همان طور که حضرت مولانا نیز می گوید - در واقع «منظومه شمسی» نیست بلکه «نفس کل» است.

در جان چو سفر کردم جز ماه ندیدم تأیید تجلی ازل جمله بیان شد^۲
بنابراین «ماه بانو» زن اساطیری است. او که در اسطوره تمام ملل مانند آب جاری و مثل نورساری است.

زن اساطیری در ادبیات جهان:

همین طور در یک متن صوفیانه متعلق به قرون وسطی یک تصویر، «روان زنانه»، طبیعت خود را به این گونه مجسم می کند: «من گل صحرایی ولاله کوهی ام. من مادر عشق زیبا و ترس و دانش و امید مقدسم... میانجی عناصرم و یکی را با دیگری سازگار می سازم. گرم را سرد و سرد را گرم می کنم. آنچه را که خشک است تر می کنم و برعکس آنچه را که سخت است نرم می سازم... و هیچ کس نیست که از دست من نجات یابد.»
تجلی «نفس مطمئنه» به صورت انسان شخصیت های مقدسند. در اسلام حضرت فاطمه (س) دختر گرامی حضرت محمد(ص)، در مسیحیت حضرت مریم و در چین «الهه کوان یین». در این راستا در هند نمودارهای همین کهن الگو عبارتند از شاکتی پارواتی، رانی و بسیاری از نمودارهای دیگر.

سه گانگی نفس کل به صورت سرنمون زن:

در این زمینه مولانا در مثنوی از سه گانگی نفس کل (زن) بدین صورت هنرنمایی می کند
سائلی از بزرگی (شیخی) در رابطه با اختیار زن (زن نفس) سؤال می کند:

گفت می خواهم درین کوچه زنی کیست لایق از برای چون منی؟

^۱ - کلیات دیوان شمس، ص ۱۸۵.

^۲ - همان، ص ۲۱۸.

گفت سه گونه زن‌اند اندر جهان
و آن یکی را چون بخواهی، کل تراست
آن سوم هیچ او ترا نبود بدان
تا تو را اسبم نپرانند لگد
شیخ را ند اندر میان کودکان
که بیا آخر بگو تفسیر این
راندسوی او و گفتش: بکر خاص
و آنک نیمی آن تو بیوه بود
آن دو گنج و این یکی گنج روان
و آن دگر نیمی ترا نیمی جداست
این شنودی دور شو رفتم روان
که بیفتی بر نخیزی تا ابد
بانگ زد باری دگر او را جوان
این زنان سه نوع گفتی برگزین
کل تو را باشد زغم یابی خلاص
و آن که هیچت آن عیال باولد^۱

مقصود مولانا از کلمات کُل و گنج روان و بکر خاص، نفس مطمئنه است و آنکه «نیمی»
تورا نیمی جداست» نیز «نفس لوامه» و سوم هم نفس اماره است. هنگام تجلی نفس مطمئنه در
روح عارفان از او به نام ماه، یار، معشوقه و عشق نام می‌برند. در غزل زیر، واقعیت تبدیل نفس
اماره به مطمئنه (کفر به ایمان) معشوقه را شاهدیم:

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا
قهرش همه رحمت شد زهرش همه شربت شد
کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا
ابرش شکر افشان شد تا باد چنین بادا^۲

رمز عرفانی خلقت آدم و حوا

تحقیقاً از نظر عارفان و فیلسوفان اسلامی، آفرینش «زن و مرد» در سرشت و سرنوشت
خود از گوهر واحدی صورت گرفته است؛ یعنی فی حد ذاته جنسی را بر جنس دیگر به
گزاف و جزاف مزیت و رجحانی نیست. در این راستا در قالب یک تمثیل می‌توان گفت: زن را
از «پهلوی مرد» آفریده نه از «سر» او تا بر مرد تسلط یابد و نه از «پای» او تا حیثیت و
موقعیتش لگدمال پای مرد قرار گیرد، بلکه حکماً از «پهلوی مرد» آفریده که همدوش و همدم

^۱ - مثنوی معنوی، د: ۲، ب: ۲۴۱۲.

^۲ - کلیات دیوان شمس، ص ۱۱۱.

مرد و قرین قلب و همراز دل وی باشد، چه، مایه ایجاد علقه زوجیت رحمت طرفین است. در این خصوص یکی از فلاسفه چه نیکو سخن گفته است:

گفت ایزد چو از کمون عدم	کرد ایجاد پیکر آدم
کرد زن را ز پهلوش ایجاد	وندین نکته رازها بنهاد
زن اگر خلق می شدی از سر	خودسری می نمود با همسر
ورشدی زن زیبای وی پیدا	می شدی پایمال جور و جفا
کرد ایجاد زن ز پهلوش	همچو آئینه روی بارویش
تا بود جاودانه در بر مرد	همدل و همزبان و همسر مرد ^۱

قاضی نعمان اسماعیلی (متوفی در ۳۶۳ ه. ق) در «کتاب اساس التاویل» می گوید: بعضی نافرمانی ابلیس و خلقت حوا را از این رو به او ربط داده اند که پنداشته اند زن شیطان است اما برعکس، زن (حوا) باطن دین است و آدم ظاهر آن. و در فرجام ابلیس چون قبول نداشت که ممکن است باطن به ظاهر پیوندد و آنان چون دو اندام از یک پیکر باشند مورد طعن و لعن خداوند قرار گرفت. زیرا با امتناع از سجده آدم، در واقع قدرت باطنیت و نهان بینی را از آدم سلب می کرد و بدین گونه آدم لاجرم از درک رموز عاجز می گشت. بنابراین برفوق «تأویلات اسماعیلی» خلق زن از نفس (واحد) مرد به معنی خلق دین یعنی جنبه باطنی دین است که رمزش حواست. در این چارچوب «هانری کربن» متفکر و فیلسوف معروف فرانسه اعتقاد دارد که در جفتی که پیامبر و امام می سازند پیامبر اعلام شریعت (ظاهر) را بر عهده داشته و معرف مرد است و امام که مظهر باطنیت و معنوی روحانی و سرّی شرع است به جای زن است. از این رو گفته اند امام یا (حجّت او) «ام المؤمنین» مادر روحانی - مؤمنین است - چنانکه ناصر خسرو (با جایگزین امام با خلق) در همین معنی می گوید «مرد به حقیقت رسول - علیه السلام - بود که خدای تعالی مراو رابر جملگی خلق - که همه از او علیه السلام به منزلت زنی بودند -

^۱ - حقوق زن در اسلام و اروپا، ص ۱۵۲.

از مردی مسلط کرد و چواندر شریعت، طاعت مردان بر زنان واجبست و طاعت رسول بر خلق واجبست. پدید آمد که مرد رسول است و خلق همه به منزلت زنی اندمر این مرد را^۱.

آیا مرد بر زن برتری دارد؟

برهیچ مبحث و دیباچه‌ای قضانوشت برای مردکمال و برای زن نقصان^۲

چنانکه به نیکی از آیات قرآن مستفاد می‌شود عوامل برتری آدمیان نسبت به یکدیگر عبارت است از عناصری چون تقوی، علم و جهاد. جزء این مختصات و این مؤلفه‌ها هیچ عامل دیگر اعم از عوامل تاریخی، جغرافیایی؛ نژادی و جنسیتی علت رجحان فرد بر فرد دیگر نخواهد بود، از باب مثال در قرآن آمده است: الرجال قوامون علی النساء^۳ این «آیه» گر چه در «بیان نحوی» و «ساختار کلامی» خود جمله خبریّه است ولی با اندکی ادراک می‌توان دریافت که روح آن انشاء می‌باشد یعنی اینکه: ای مردان، شما قوام منزل و سرپرست منزل باشید. اداره کارها را در بیرون به عهده بگیرید و زن نیز در درون متصدی باشد نه متصدع! بار بردار باشد نه بارگذار! زیرا تحقیقاً آسایش و آرامش زندگی مرد، در خانه است. پیام و پیامدین آیه در واقع به این معنایست که زن اسیر مرد است و در اسارت او زبون گردد و اینکه او نمی‌تواند از روی تهوسات و تشبثات هرگونه که خواست می‌تواند خود سرانه عمل کند! این‌طور نیست که مثلاً به جنس مرد بگوید تو «مالک مطلق» العنان هستی و هر چه که اراده کنی لامحاله و یا اینکه لابدمنه باید محقق بشود. بلکه مدلول و معنای این آیه تصریحاً همان «تدبیر منزل» است، اینکه مرد به جدّ و جدّیت همه تدبیر خود را به کار گیرد تا زندگی خانوادگی را اتقان، استحسان و استحکام بخشد و در این معنا باید عنایت داشت که در این اعتقاد و اهتمام البتّه «هزاران نکته است باریک‌تر از مو»^۴ از سوی دیگر این قیومیت، لا بشرط نیست و این واژه در قرآن معیار فضیلت نیست بلکه تنها یک تکلیف و وظیفه است و بس. به هر حال آیات و روایاتی که احیاناً از سر جهل و نادانی موهوم نوعی تکذیب شأن و یا تخطئه مقام رفیع و منیع

^۱ - جامع الحکمتین، ص ۲۹۵.

^۲ - دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۴۱.

^۳ - سوره نساء آیه ۳۴.

^۴ - حقوق زن در اسلام و اروپا، ص ۱۵۵.

زن است باید با تفسیر و تأویل درست مورد بازخوانی قرار گیرد تا در اجتهاد عالمانه واضح و مبرهن گردد که به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی دین اسلام کاری کرد که دنیا از قدیم‌ترین ایام آنرا نمی‌شناخت و ساختمان فطری زن را که دنیا از روز اول ویران کرده بود و آثارش را محو نموده بود از نو بنیان گذاری نمود و اعتقادی را که درباره هویت زن داشت و عملاً برطبق آن رفتاری کرد ملغی^۱ ساخت و این تحول در نوع خود نه کاریست خرد!

زن از نگاه عارفان اسلامی

قیصری در شرح فص محمدی از فصوص محی الدین چنین می‌گوید: «اعلم ان المرأة باعتبار الحقیقة عين الرجل و باعتبار التعین يتمیز كلٌ منها عن الآخر»...

یعنی از نظر حقیقت انسانی بین «زن و مرد» افتراق و امتیازی نیست و بلکه «حقیقت زن» عین «حقیقت مرد» است در این موضع از بحث فقط می‌توان گفت که از جهت «تعین و تشخیص» از یکدیگر ممتازند و چون اصل هر دو یکی است و از نظر حقیقت بین آنها تمایزی برقرار نیست در واقع همه مقاماتی که برای مرد متصور است، نیل به آنها مقصور جنس زن نیز می‌باشد. و حتی در برخی از زنان نه تنها از آنان مردهای دیگر کم استعدادتر نیستند بلکه در پله‌ها و پلکان‌های معنوی فراتری قرار دارند. «محمی الدین ابن عربی» سَر «محبوب» بودن زن را در این نکته و معنا می‌کاود و می‌یابد که چون «ذات اقدس» خداوند منزّه از آن است که بدون مجلی و مظهر مشاهده شود و هر مظهري که بیشتر جامع اسماء و اوصاف الهی باشد بهتر خداوند را نشان می‌دهد و قشر زن در مظهریت خدا کامل تر از مرد است زیرا مرد تنها مظهر قبول و انفعال است چون مخلوق حق است و زن گذشته از آن که مظهر قبول و انفعال الهی است مظهر فعل و تاثیر الهی نیز هست چون که در مرد تصرف می‌کند و او را مجذوب خویش قرار داده و محبّ خود می‌سازد و این تصرف و تأثیر هم نموداری از «فاعلیت خداوند» است و از این جهت است که زن کامل تر از مرد است اگر مرد بخواهد خدا را در «مظهریت زن» بنگرد البته شهود او به کمال و تمام می‌رسد، لذا زن محبوب پیامبر اکرم قرار گرفت در آن حدیث معروف که فرمود: از دنیای شما زن و بوی خوش و نماز، محبوب من قرار داده شد و نور چشم من در نماز است. آری در این راستا خداوند تبارک و تعالی «مظهریت» خود را در جامه و جامعه نسوان نمایانده است و چه موهبتی عظیم تر و عزیزتر از این چون مرا دیدی خدا را

^۱- ر.ک: الجاذب العربی فی حل مشکلات الشیخ محی الدین ابن عربی ۱۳۴۶.

دیده ای. و دقیقاً این معناست که رمز «شرافت» زن است به هر حال شرح ابن عربی (در فصوص الحکم. فصّ حکمه فردیه فی کلمه محمدیه) بر این حدیث لطیف و خواندنی است «تفسیر قول رسول اکرم که در واقع سندیتی ست بر دوستداری نساء. لذا رغبت مرد به زن را نباید با دید گناه آلود ارزیابی نمود مگر در شرایط آلوده که البته حکم آن جداست.

گرکندمیل به خوبان دل من عیب مکن کاین گناهیست که در شهر شما نیزکنند^۱

در نظر ابن عربی چنین است که چون زن جزوی است بر کل رجل. و به اعتباری فرع است نسبت به اصل (یعنی مرد) و چون هر کلی را به جزوش حنین است و هر اصل را به فرعش میل است. لاجرم رسول خدا اظهار میل و رغبت فرمود به جزوش یعنی به سوی نسوان. همچنان که «عشق (ومیل) آدم (به حوا) عشق صورتها و مظهرهای انسانی بود بعضی بر بعضی و میان آدم و حوا که کل و جزء بودند هیچ مخالفت و مبادیبتی نبود که به حکم مخالفت و مبانیت و عدم مناسب و ملایمت. منع آن دوستی کردی.»

همچنین به اعتقاد ابن عربی نکاح یا «عشق» عالیترین صورتی است که خدا در آن صورت یا حالت عبادت می شود. زیرا نکاح معهود نظیر نکاح اصلی ازلی است. در واقع خدا هیچگاه به طور غیر مادی مشاهده نمی شود و تصور او در زن کاملترین انواع آن است در این مقوله پاره‌ای از غربیان نیز این حدیث را شرح کرده‌اند. از جمله «فریتوف شوئون» که می‌نویسد: ...باید پذیرفت که این سه جهت که به نگاه نخست پراکنده و نامربوطند. ضرورتاً جزءاهداف محمدی و آرمان معنوی صوفیه بوده‌اند نظام هر دیانت لزوماً بطور مستقیم و غیر مستقیم شامل عنصر زن- یا به بیانی دیگر جوهر زنانگی است. از باب انبساط خاطر، سخن آخر اینکه نویسنده کتاب لطائف الطوائف می‌نویسد:

یکی از افاضل عرب زن فصیحه بلیغ‌ای داشت روزی سبیل طیبیت در مزمت زنان این بیت گفت:

ان النساء شیطین خلقن لنا نعوذ بالله من شرّ الشیاطین

^۱ - کلیات سعدی، ص ۲۵۱.

«یعنی به درستی که زنان دیوان‌اند که آفریده شده‌اند برای ما، پناه می‌برم به خدا از شرّ دیوان. چون زنش این بیت شنید در برابر آن گفت:

ان النساء ریاحین خلقن لکم و کلکم تشتهی شمّ الریاحین

یعنی به درستی که زنان گیاهان خوشبوی‌اند که آفریده شده‌اند از برای شما و همه شما آرزومندانید که ببویید آن گیاهان خوشبوی را. به هر تقدیر به رغم حملات، جملات و تلخ‌اندیشی‌هایی که مردان در تاریخ مذکر خود، غیرمنصفانه از زنان ابراز و اظهار نموده‌اند گویا در عمل و اقدام عینی نخواستند و بلکه نتوانسته‌اند خود را از نام و دام آنان برهانند. به قول مولانا:

بین که با این جمله تلخی‌های او مرده اویسد و ناپروای او^۱

آری، به اعتقاد ابن عربی، مرد زن را همان‌گونه دوست دارد که خدا انسان را؛ زیرا کل عاشق جزء خود است. بلبلان را عشق با روی گل است.

زن، زیبا ترین مظاهر الهی

اساساً اگر نظری و گذری به «تاریخ اجتماعی» آدمی داشته باشیم به وضوح و وفور این نکته را در می‌یابیم که متأسفانه در بیشتر این تاریخ که «تاریخ مذکر» است! «زنان جهان» تماماً از حقوق و مزایای که مردان داشته‌اند برخوردار نبوده‌اند و چه بسا در این زمینه مورد ستم مضاف و مضاعف هم واقع شده‌اند یعنی اینکه تاریخ بشر در مسیر خود نوعاً از «مرد سالاری» حکایت می‌کند و اساساً می‌توان گفت که تحقیر و تصغیر زنان در پیشینه همه فرهنگ‌ها قابل مشاهده است. استثمار و اجحاف به زنان بالاخره در قرن‌های اخیر جنبش بیداری زنان را تحت عنوان «فمینیسم» در غرب به دنبال داشته است که حدیث آن گفته آید در مقام دیگری. در حالی که اگر بی‌حب و بغض نقش و جایگاه زن در فرهنگ اسلامی به درستی مطالعه شود وافکار و آموزه‌های بزرگان «مکتب جمال» درباره نقش زنان تعریف و تبیین گردد به این استنباط و استنتاج خواهیم رسید که ارزش و اعتبار زن در این مکتب به نحو قیاس ناپذیر و به مراتب از تفکر جدید غرب بالاتر است. در واقع، زن تنها در «مکتب اسلام» است که به جهت

^۱ - مثنوی معنوی، د: ۶، ب: ۱۷۳۵.

«کرامت ذاتی» و «کمالات حصولی» به صدر می‌نشیند و قدر می‌بیند. ظاهراً حاجت تقریر و بیان اینهمه نیست که در مکتب عارفان اسلامی «زن» به عنوان یکی از زیباترین نمودها و جلوه‌های جمال الهی در آفرینش مطرح می‌شود که اساساً همواره نقش او این بوده که والاترین معشوق در کمال مستوری است و شایسته عشق ورزی به شمار آمده است و این «تعلق» و «تعشق» هم در واقع عین خداگونگی اوست. نقش مهم دیگر در این معنا این است که زن موجودی برتر است که با زیبایی عشق و محبت خود مرد را به کمال و قرب الهی می‌رساند و یکی از وسائط برتر در اوج و عروج مرد به «آسمان معنویت» می‌گردد و این نه کاریست خرد. و صدالبته این مطلب نشان دهنده «عروج زن» نیز می‌باشد زیرا وی واسطه بین خلق و خالق است؛ یعنی پلی بین عشق الهی و عشق انسان می‌باشد و فرهنگ و سنت عرفانی ما مشحون و مملو از حکایاتی شیرین در این زمینه است.

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقه زَنار داشت^۱
داشت

بهترین نمونه این ماجرا در عرفانیات ما حکایت زیبا و تکان دهنده «شیخ صنعان» و عشق او به «دختر ترساست» که او در دلدادگی و دلباختگی مجنون وار خود حتی تا آنجا پیش می‌رود که بی پرده و بی پروا همه خواسته‌های غیر شرعی معشوق را نیز انجام می‌دهد تا اینکه مگر آخرالامر او را در کمند و کام خود درآورد:

در کمال از هر چه گوئیم بیش بود	شیخ صنعان پیر عهد خویش بود
هر چه دیگر بود یک سر رفت پاک	عشق آن دلبر بماندش صعب ناک
هر چه گفتی کرده شد دیگر چه ماند	شیخ گفت ای دختر دلبر چه ماند
کس ندیده است آنچه من دیدم ز عشق	خمر خوردم بت پرستیدم ز عشق
سرشناس غیب و سرگردان عشق ^۲	پخته عقل است ابجد خوان عشق

^۱ - دیوان حافظ، ص ۱۵۹.

^۲ - دیوان عطار، ص ۲۱۱.

در همه این مباحث و قصص گفته می‌شود که «زیبایی‌ها» در هر چهره‌ای که باشند «جلوه جمال حق» هستند و عشق ورزی به آنها نه تنها جایز است بلکه برای وصول و حصول به معشوق حقیقی واجب هم می‌باشد.

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود^۱
نشود

در «مکتب جمال» خود زیبایی به «ماهو زیبایی» موضوعیت دارد اما این زیبایی وقتی که به عنوان یک عنصر متعالی وارد «عرفان اسلامی» می‌شود به تأسی و تأثیر از قرآن مجید و روایات معصومین مورد استفاده واقع شده و از آنجا هم به «فرهنگ عرفانی» رسوخ نموده است و نهایتاً در «مکتب جمال» به نهایت کمال خود دست می‌یابد. در قرآن مجید از زن با عناوین و مصطلحاتی چون انیس، آرامش دهنده، منبع محبت و عاطفه یاد شده و در این ارتباط نخستین واقعیتی که در داستان‌های قرآنی آمده است «داستان حواست» که مولانا از بزرگان و مبلغان «مکتب جمال» در خصوص نقش آرام‌بخش وجود زن می‌گوید:

چون پی یسکن الهیاش آفرید
کی تواند آدم از حوا برید
آنکه عالم مست گفتش آمدی
کلمینی یا حمیرا می‌زدی
ظاهراً بر زن چو آب غالبی
باطناً مغلوب و زن را طالبی
پرتو حقست آن معشوق نیست
خالقست آن گوئیامخلوق نیست^۲
نیست

زن در مجموع، موجود و مطلوبی است لطیف و اسرار آمیز که همواره دو ساحت داشته ساخت جمال و جلال که هر یک از این دو البته مظاهر و تجلیاتی دارد.

کیست مرد اسماء خلاق ودود
کامده فاعل در اطوار وجود
چیست زن اعیان جمله کاینات
منفضل گشته ز اسماء و صفات

^۱- دیوان حافظ، ص ۲۱۱.

^۲- مثنوی معنوی، د ۱، ب: ۹-۲۴۳۷.

چون همه اسماء و اعیان بی قصور دارد اندر رتبه انسان ظهور^۱

آری علی‌رغم پاره‌ای از هجویات و سطحیات و شطحیات که ناجوانمردانه در خصوص زن در «فرهنگ بشری» مطرح گردیده است زن در سپهر دین و اخلاق عملاً و بالفعل در کسب کمالات و کرامات گاه چنان سرعت و شتابی از خود نمایانده است که مردان را به اعجاب و بلکه گاه از سرجهل به استبعاد و حتی انکار واداشته است که واقعاً چگونه می‌توان در جاده سلوک به این همه مشاهدات و مکاشفات دست یازید؟ چه نیک گفته است ضیاء الدین بخشی، عارف قرن هشتم «ای قدم در راه مردان نهاده، زنانی که در این راه مرد وار رفته‌اند. اگر شمه‌ای از مناقب ایشان با تو در میان آرم، معجز خجالت بر سر وقت خود اندازی. عزیز من، چون فردا در معرکه مردان دین ندای «یا ایهاالرجل» برآید. اول کسی که در آن راه قدم زند مریم باشد.^۲

زن، مطلوبیت و مظلومیت وجودی او:

سرکش مشوکه چون شمع از غیرت بسوز دلبر که در کفاو موم است سنگ خارا^۳
خارا

زن در چهره «غایت مطلوب» خود، مظهر شوق و عشق و احساس است و همچون ظاهر زیبایش، باطنی زیبا و هویتی دلربا دارد و شوق و محبت خود را همراه جمال و جلالش در آینه وجود مرد واحد ظاهر می‌سازد. اعراض از این واقعیت موجب مظلومیت اوست. با دقت و پژوهش کامل می‌توان فهمید که زن در واقع «مطلوب» بوده و این صفت «مطلوبیت» هم خاص اوست و مرد به نحو غالب، طالب است و فاعلیت در طلب، از اوصاف خاص مرد است زن نیز چنین طلبی را در خود می‌پذیرد، از آن لذت می‌برد و به آن افتخار می‌نماید. زن می‌خواهد همواره برای طالب حقیقی خود - مرد - مطلوب و محبوب کامل باقی ماند به شکلی که عشق و محبت عاشقی صادق - سراسر فضای وجودش را فراگیرد و هیچ زمینه و نمودی در دلش تهی از عشق عاشق دلباخته‌اش نباشد. همانگونه که مرد طالب می‌خواهد همه شرایش

^۱ - دیوان جامی، ص ۳۵۱.

^۲ - سلک السلوک، صص ۳۱-۴۹.

^۳ - دیوان حافظ، ص ۵۲.

وجود مطلوبش را از آن خود داشته و غیر به حریم آن راه نداشته و در واقع محبوبش تنها منظور مطلوب او باشد و هیچ ضمیمه و زمینه‌ای برای بیگانگان نسبت به او باقی نماند. نه تنها انسان بلکه حیوانات عالم نیز کم و بیش به صورت طبیعی و غریزی از چنین موقعیتی برخوردارند. چنانکه مشاهده می‌گردد که گاه حیوانی به جهت حفاظت از جفت خود جانش را در معرض هلاکت و نابودی قرار می‌دهد. آری، بدیهی است که زن با وجود ویژگی و پیچیدگی که در نهان و نهاد خویش دارد احياناً اگر بخواهد سرکشی نموده و پذیرای طلب‌های متعدد و طالب‌های دیگری باشد از قلّه مطلوبیت حقیقی می‌افتد چرا که در این صورت به ناروا هدف شوم طلب‌های متعدد قرار گرفته و در نتیجه محبوبیت اطلاق و حقیقی و سلامت عشق خود را در درون خویش و در دل مرد خود مقید کرده، نهایتاً آنرا نارسا و ناقص ساخته است. از این رو مرد تاب و تحمل خواست و درخواست بیگانه‌ای را به حریم معشوق خود ندارد.

با سایه ترا نمی‌پسندم عشق است و هزار بدگمانی

«مردانگی مرد» هرگز این فرصت و رخصت را نمی‌دهد که از سر تنوع طلبی و فزون خواهی کسی با «طلبی دیگر» محبوبیت و مطلوبیت او را از «اطلاق کمالی» و «وحدت تمامیت» خارج ساخته و نیت و همت زن را از او منصرف نماید و در واقع این حمیت و غیرت است که عندالافتضاء مهیاست تا جان خود را فدای این مطلوب نماید.

ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری با خبر باش که سر می‌شکند دیوارش^۱
دیوارش

از این سو «زن» نیز در مقابل، براساس نهاد پاک و سالم خود در این مسیر با مرد هماهنگی و هم‌پوشانی کامل داشته و خواستار بقای تمامیت کمال و اطلاق مطلوبیت خویش در دل آن مرد می‌باشد و برای حفظ آن، خود را با تمام جلوه‌های زیبا و دلربایی‌های زنانه در مقابل همسرش ظاهر نموده و به قوت هر چه تمام‌تر، عشق خویش را اظهار و ابراز می‌نماید آنچنان که حاضر نیست به واسطه قبول طلب مرد بیگانه‌ای، دل شوهر رنجیده و رمیده گردد چرا که او به نیکی و از سرسویدای دل درمی‌یابد که روحیه کمال خواهی وی در «مطلوبیت اطلاق»

^۱- دیوان حافظ، ص ۱۵۹.

او مقام داشته و در واقع نهان و نهاد ناآرام او کثرت‌گرا و تعدد‌پذیر نیست. هویت عاطفی زن می‌تواند مطلوبیت خود را با یک مرد به کمال برساند. آری، مطلوبیت زن از ویژگی شمول‌پذیری و گستردگی سعی و جمعی، برخوردار نبوده و در واقع گستره آن به دامنه طلب مرد واحد‌تشخص و تعیین‌پیدا می‌کند. اساساً «وحدتِ مطلوبیت» زن هدیه گرانبهای الهی برای بقای ارزش‌های انسانی است که با دست حکمت الهی در ساختار زن به ودیعت نهاده شده است و اساساً این زن است که از این «امانت الهی» تا سرحد امکان پاسداری می‌نماید. در واقع هنگامی «عشق» و «حب حقیقی» در سرشت و سرنوشت خود پیدا و پدیدار می‌شود و حقیقتاً عشق، عشق می‌شود و عاشق و معشوق حقیقی شکل و شمایل واقعی و حقیقی به خود می‌گیرند و مالا جلوه جمال و جلال حق می‌گردند که «مطلوبیت»، طلب مطلق را در مرد تشخص دهد و «زن» مطلوبیت نهانی خود را در «وحدت طلب» پیدا کرده و خویشتن را در چهره وحدت تعلق عشق به عاشق واحد باز یابد در غیر این صورت دیگر عشق، عشق نیست بلکه تنها هوای نفس و شهوت شیطانی است که در هیئت احساسات آلوده نفسانی آشکار و زن را به صورت عفریتی پر عفونت برای به بازی گرفتن جناب مرد! ظاهر می‌سازد. و واقعاً چه مظلومیتی در تاریخ بالاتر از این تنزل و تزلزل جانکاه انسانی.

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی^۱

قرآن مجید می‌فرماید:

«ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها»^۲

از نشانه‌های آفریدگار حقیقت یکسان است که آرامش و حیات کامیابی انسان، در خود آن دو جلوه گر می‌شود و در این راستا برای مرد هم‌سنگی جز زن وجود ندارد.

زن عزیز یا حسیض:

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست^۳
کجاست

^۱ - مثنوی معنوی، د: ۳، ب: ۱۰۰۰.

^۲ - سوره روم آیه ۲۱.

^۳ - دیوان حافظ، ص ۹۸.

از منظر «هستی شناسی» نیک و بد دنیا در هم آمیخته و سرشته شده است. در این چارچوب همان‌طور که زن پارسا مرد را با «معشوقی و مستوری» خود از «نیستی» به «هستی» و از «گدایی» به «پادشاهی» رساند زن عریان و فریبا از آن سو نیز به لطائف الحیل و با مکر شیطانی خود مرد را از اوج عزت به حضيض ذلت فرو کشاند و هکذا. در قرآن مجید آمده است که شما می‌توانید با زنان اگر خوب باشند به طور عرف معاشرت کنید (وعاشرو هن بالمعروف) و اگر خوب نباشند با خشونت برخورد کنید (فاضربوهن) اما با وجود این با آنها مدارا کنید تا خدا از فضل خود به شما خیر کثیر بخشد.

کثیری از فیلسوفان و عارفان ما در «سلوک زندگی» نیز از این شیوه برخوردار شده و در واقع در این تساهل و مداراگرائی‌ها از «خیر کثیر» بهره‌جسته‌اند که از آن جمله‌اند سقراط حکیم، شیخ اجل سعدی، تولستوی و...
خواجه حافظ بزرگ می‌فرماید:

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبری است کز آن «شاخه نباتم» دادند^۱

تحقیقاً از نظر علمی هم ثابت شده است که تحمل همسر ناسازگار موجب پیدایش ظرفیت تحمل ما، از طرفی و گشایش راه خروج از مخمصه از طرف دیگر می‌باشد به این معنا که اکثر افرادی که همسری ناسازگار دارند با مشغول کردن خود به امور دیگر اعم از کار یا علم و یا ورزش و هنر و موسیقی سعی در فرافکنی و تدارک امکانات خود می‌نمایند و البته گاهی هم دچار افسردگی یا ناراحتی عصبی- روانی و یا ابتلاء به بیماری‌های جسمی و یا انحراف‌های اخلاقی می‌شوند.

و در واقع این است «دیالکتیک عمل خود سازی» انسان به عنوان عسر و ابتلاء که خداوند هم در قرآن می‌فرماید:

ان مع العسر یسری^۲

و یا ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرين^۳

^۱- همان، ۱۲۱.

^۲- سوره انشراح، آیه ۶.

^۳- سوره محمد(ص)، آیه ۳۱.

به هر حال - چون که وایینی خیر تو در این باشد.

آری گاه وجود «زوجه تندخو» می‌تواند به نحوی از انحاء راه سیرو و سلوک را برآدمی هموارکند، نمونه آن را از قول فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء می‌توان دید. در این ارتباط نقل است که بوعلی سینا به آوازه شیخ، عزم خرقان کرد چون به وثاق شیخ آمد شیخ به هیزم رفته بود پرسید که: شیخ کجاست؟

زنش گفت. آن زندیق کذاب را چه می‌کنی؟ همچنین بسیار جفا گفت. شیخ را که زنش منکر او بودی حالش چه بودی؟ بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببیند. شیخ را دید که همی آمد و خرواری درمنه بر شیری نهاده، بوعلی از دست برفت گفت: شیخا این چه حالت است؟ گفت آری تاما بار چنان گرگی نکشیم (یعنی زن)، شیری چنین بار ما نکشد. اوحدالدین کرمانی نیز کنیزی بدخو و کج طبع و بدزبان که همواره به شیخ و میهمانانش ناسزا گفته است می‌خرد تا با تحمل رفتار و اخلاق او نفس خویش را در برابر سختی‌ها و شداید آزموده ساخته، غرور و تکبر خود را بشکند.

حکیم ترمذی رحمة الله را می‌گویند هر نوبت که با زن او را ملاقاتی شدی گریه کردی در خلوت و مستغفر شدی. زن از او پرسیدی که این چه جای گریه است و از کدام جرم استغفار می‌کنی؟ گفتی اگر مراجرمی نبودی ترا بر من مسلط نگردانیدی تا مرا برنجانی.^۱ بنابراین در سیر و سلوک عرفانی، وجود زن در دو سویه زن نیک و زن بد (البته با تفاوت‌های خاص خود) می‌تواند برای «سالک الی الحق» منشاء برکات و فتوحات باشد. البته این قاعده در تمامیت خود، برای زنانی که از همسران بد و بدخو برخوردار بوده‌اند نیز صادق است.

منزلت زن از دیدگاه پیامبر اسلام (ص):

زن ستمکش بود موجودی زبون در جامعه قیمت زن بود کمتر از بهای اشتران

ظلمی و ستمی که در اثر اعوجاج و سقوط فکر بشر از ابتدای تاریخ نسبت به جامعه نسوان روا داشته شده، موجب این معنا گردیده است که خداوند سبحان در آخرین کتاب آسمانی

^۱ - تذکرة الاولیاء، ص ۲۰۱.

خود به میزان مشبعی از حقوق و شئون زنان حمایت و دفاع بفرماید تا شاید از این طریق مقام اصلی اینان به نحوی از انحاء تدارک دیده شود. نبی مکرم اسلام در تمام عمر عزیز و شریف خود با حرکات و سکنات معنادار این ضایعه سترگ تاریخی را جبران می‌نمود و می‌فرمود: بهترین مردان آناند که با همسرانشان نیکوتر رفتار نمایند و نیز می‌فرمود: زنان لعبت‌اند هر کس زن بگیرد نباید اساساً او را ضایع و تباه کند. به هر حال فرد که همسری اختیار می‌نماید باید حرمتش را فرو نگذارد. تکریم نمی‌کند زن را مگر کریم و توهین نمی‌نماید او را مگر مرد پست و فرومایه. سیره پیامبر اعظم سرشار از الگوها و سرمشق‌هاییست که در این خصوص می‌توان قاطعانه به آن استناد و استشهاد نمود. نکاتی که «کان فزونتر آیدش زینها اگر تو بشمری» و نیز پیامبر گرامی (ص) در پاسخ کسی که پرسید زن چه حقی بر مرد دارد؟ فرمود: برادرم جبرئیل چندان سفارش زنان را کرد که خیال کردم مرد حق ندارد کوچک‌ترین کلمه توهین آمیزی مثل «اف» به او بگوید. و همین‌طور توصیه فرمودند در باب زنان از خدا بترسید اینها رنج و تعب زندگی را تقبل و تحمل می‌کنند. و باز در روایت دیگر آن بزرگوار فرمود: چندان جبرئیل درباره زنان سفارش کرد که گمان کردم طلاق را تحریم خواهد کرد. این «خلق عظیم» پیامبر که خداوند در قرآن نبی مکرمش را به آن ستود در روش و سیره اهل بیت شان نیز به عنوان یک وظیفه اجتناب ناپذیر دیده می‌شود چنانکه امیرالمومنین (ع) به فرزند عزیزش امام حسن می‌فرماید: خارج از امور شخصی زن، کاری در اختیار او نگذار تا طراوتش بیشتر و لطافتش زیاده‌تر و زیباییش پایدارتر باشد. زن دسته (گل) ریحان است نه «کار اندیش و قهرمان»! در واقع تمام رفتار و گفتار پیامبر گرامی اسلام در زنده کردن حقوق پامال شده انسانی دور می‌زد ولی با این‌همه نباید اشتباه کرد که احیاناً این حقوق تنها معطوف و محدود به حقوق مادی بوده است و بس. بلکه برعکس نظر اسلام بیشتر متوجه حقوق انسانی و معنوی افراد بشر می‌باشد چون که اولاً آدمی به «صفات معنوی» انسان است و در این ارتباط «ذی حق» می‌شود و وظیفه ایجاد می‌کند و موظف می‌گردد. از این جهت نباید بانوان ما فکر کنند غایت شریعت، خاصه با این حدیث، تنها متوجه حقوق مادی آنها بوده و خدای ناخواسته از منزلت و معنویت خویش احیاناً غافل شوند در واقع حقوق شرعی و اجتماعی هر فرد در صورتی محفوظ و محظوظ است که او به اسلام و ایمان و اخلاقیات انسانی متصف و متزین باشد و از این رهگذر حق «عبودیت خداوند» را به جای آورد چنانکه قرآن پس از تثبیت مقام انسانیت زن حق او را مطرح نموده و سخت از حقوق او دفاع می‌کند و در این خصوص

بدیهی است که برخوردار از حقوق شرعی، فرع ایمان و اطاعت از شرع مقدس است چنانکه اهل منطق گفته‌اند: ثبوت الشی لشی فرع ثبوت المثبت له. حضرت آسیه، همسر فرعون با چشم پوشی و گذشت از لذات مادی و نهایتاً سرکوب نمودن نفسانیت ناپاک و تکیه بر فطرت توحیدی، نام و یاد خود را در تاریخ زنده و جاوید ساخت. و خداپرستی خود را که بلندای مقام انسانیت است برای خود و زنان جهان زنده نمود و نام و جان خود را جاودانی کرد.

فلسفه تکریم زن

در یک دید کلی، زن مظهر خلاقیت پروردگار عالم است و به مقتضای مقام انسانی و الهی‌اش که به تعبیر قرآنی «خليفة الله» است باید این سمت و صفت اختصاصی را خاص و خالص، پاس دارد و در واقع خود را برای انجام مسئولیت و مأموریتی که دست «حکمت الهی» در وجودش به ودیعت نهاده محترم و بزرگ شمارد. گرامی داشتن زنان حفظ و حراست از آنها تلقی می‌شود. به تعبیر دیگر، گرامی داشتن زنان، تعالی روحی و تفهیم ارزش‌های انسانی و معارف الهی و تقوی و ایمان و عفت و صداقت و شهامت و عدالت و سیادت آنها است زیرا از نظر علمی بی تردید اوصاف مادران در سازندگی کودکان تأثیرات بسزایی دارد مگر نه این است که فرزندان تحت نفوذ فکری و روحی مادران تربیت می‌یابند و جنین منحصرأ از فکر مادر ارتزاق می‌جوید. و از - کوزه برون همان تراود که در اوست؟

قرآن مجید می‌فرماید: «وَكَايْنِ مِنَ آيَةِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُنَّ مُعْرُضُونَ»^۱

آیا وجود زن و فعل او که اصولاً «آفرینندگی انسانها» به شمار می‌آید در واقع مهم‌ترین آیت خدای تعالی نیست که بایست در پیشگاه عقل و وجدان مورد توجه و مطالعه قرار گیرد؟ - پس زن جایگاهی بس رفیع از منظر الهی در هستی دارد به جهت آنکه هستی، برای بقا و قوام خود به او ابتناء و اتکاء دارد لذا خداوند همه نعمت خود را براو تمام کرده و از او کاری جز پاکی و پاکدامنی نخواسته است. پس از خود بطلب هرآنچه خواهی که خودی!

جهاد زن

^۱ - چه بسیارند آیات و نشانه‌های خدا در آسمان و زمین که بر آنها می‌گذرند و توجه نمی‌کنند. سوره یوسف آیه ۱۰۵.

من آدم بهشتی ام اما در این سفر باری اسیر عشق جوانان مهوشم^۱

زن تجسم و تمثیل حقیقی عشق در پهنه پهناور گیتی ست. جامی در سخنی حکیمانه گفته است - ولولاه ما ظهر مظهر - و اگر عشق نبودی ظاهر نشدی آنچه ظاهر شده است. در قرآن مجید در آیتی شریف و شگفت، حکمت ازدواج دستیابی به آرامش ذکر گردیده است: «لتسکنوا لیها» در ادبیات عرب سکونت به اطلاق، دارای معنای گسترده‌ای است شبکه‌ای از معانی چون، آرامش نفس، روح، فکر، خیال و سایر قوا و امکانات باطنی که البته این معنا، در ساحت اجتماع نیز ابعاد و آفاق دیگری پیدا می‌نماید مانند آرامش خانواده، محل، افراد و... در این زمینه باید توجه داشت که البته بهره مندی از زویا، مزایا و برکات ازدواج به میزان برخورداری از درک فضیلت زوجیت و درک محبت یکدیگر و صدق و صفای زن و شوهر نسبت به یکدیگرست. چنانکه در آیه فوق خداوند تبارک و تعالی فرمود: جعل بینکم مودة و رحمة. یعنی خداوند بین شما زن و شوهر مهر و محبت قرار داده است تا رعایت حقوق و حدود یکدیگر را به نیکی و استحسان بنمایید و به فضل الهی روزگار و زندگانی شیرینی را با یکدیگر بر گزار کنید که صد البته این امر در فضای تقوای الهی و عبودیت حق، تسجیل و تضمین محکم تری خواهد داشت. عطف به این معنا در جوامع روائی ما آمده است که نماینده زنان خدمت حضرت رسول (ص) شرفیاب شد و عرض کرد: مردان در جبهات جنگ شرکت می‌جویند و به پاداش عظیم و عزیز جهاد نائل می‌آیند اما ما در منزل، تنها مشغول خانه داری می‌باشیم، و از آن فیوضات طبیعتاً محروم! حضرت در پاسخ فرمودند: «جهاد المرأة حسن التبعل» یعنی جهاد زن، نیکو شوهر داری است. در قاموس قرآن آمده که «حسن، اساساً نقیض قبح و به معنای نیکی و زیبایی است.»

از این حدیث استفاده می‌شود که البته همه زنان در شوهرداری مساوی نیستند بلکه پاره‌ای از آنان خوب و پاره‌ای دیگر خویتر و برخی بد هم طبیعتاً، شوهرداری می‌کنند و از اینکه در این روایت حسن تبعل را برابر جهاد راه خدا دانسته‌اند روشن می‌شود که این کار، البته کار آسانی نیست و چنانکه جهاد در راه خدا نیز باید دارای هدف باشد و در تبع ایشار گری و از خود گذشتگی داشته باشد و چنانکه مجاهد در معارک جنگ در صدد جلب رضایت الهی ست

^۱ - دیوان حافظ، ص ۳۶۸.

زن مسلمان نیز باید همه ملالت‌ها و مرارت‌های زندگی خانوادگی را در مسیر تحصیل «رضوان الهی» برای خود تعریف کند. در واقع به تعبیر حکمای ما «تدبیر منزل» از احکام و اوصاف «حکمت عملی» ست اینیاس لپ می‌گوید: تنها مردی که قادر به «عشق ورزیدن» به زن و زنی که قادر به «عشق ورزیدن» به مرد است در موقعیتی است که می‌تواند به دوستان و انسانیت و خدا به طریقی درست عشق ورزد.^۱

طریق دلربائی‌هایک جهان‌نیرنگ می‌خواهد
به حسن محض نتوان پیش بردن نازنینی‌ها^۲
نازنینی‌ها

عشق عقیفانه

پیامبر اسلام فرموده است: «من عشق و عفا و کتم ثم مات مات شهیدا». عشق عقیفانه را با شهادت در راه خدا برابر نهاده‌اند. هرچند که مراعات «عفاف» امریست که در جهان، عمومیت ندارد اما در سپهر معشوقی و مستوری فقط «عذریان» آنرا اختیار کرده و به نحوی خاص آنرا سروده و ستوده‌اند در واقع، میان عاشق عذری و معشوق به گواهی فراوان، متعارفاً آثار ملاحظت و مجامعت و آمیزشی در کار نیست بلکه این رابطه تنها رابطه‌ای باطنی و معنوی است. رابطه‌ای که هاله‌ای از قدسیت و نزاهت را به شخص عارف سالک می‌بخشد.

مجال من همین باشد که پنهان مهر او ورزم کنار و بوس و آغوشش چه گویم چون نخواهد شد^۳

عارف با کفّ نفس و خویشتن داری پارسایانه باید از هرگونه قرابت و تمتعی استنکاف ورزد تا فراتر از مصلحت‌های مادی تنها از محبوب و معشوق خود در «مناعت طبع» کمالات و کرامات انسانی را بجوید و دریابد: زانکه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس. اساساً «حب عقیف» فاصله‌ای عمیق و بلکه پرنشدنی دارد بین خود و «حب عنیف». آری ره عشق پاک با ره عشق ناپاک نسبت به یکدیگر تباین تام دارد.

^۱ - روانشناسی عشق ورزیدن، ص ۲۸.

^۲ - دیوان بیدل، ص ۶۸.

^۳ - دیوان حافظ، ص ۱۵۲.

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا^۱

عشق عقیف نسبتی با «عشق افلاطونی» دارد. عشق افلاطونی عشقی است که کاملاً (ایده آلی) است و کاری با جسم مخصوصاً با اعمال جنسی ندارد و بدین جهت «عشق افلاطونی» نامیده شده است طبق تصور و آموزه‌های فلسفی افلاطون، تصورات و ایده‌های ذهنی حقیقی تر از واقعیات قابل لمس است و افلاطون در این چارچوب فلسفه‌ای را در «جهان فلسفه» ترویج کرد که در آن بین جسم و روح تضادی اساسی مشاهده می‌گردد.

زن و استثمار دنیای امروز از او

در واقع در دنیای تجدیدی که ما به آن پرتاب شده‌ایم زن از نگاه روشنفکران غربزده، دلال هوا و هوس‌ها، و بلکه به تعبیر عامیانه دکور و دسر جوامع مردانه محسوب می‌شود! در روایتی از رسول اکرم (ص) چنین آمده که: دسته‌ای از زن‌های آلوده و گرفتار دام‌های شیطان پلیدند و همین‌طور بدترین موجودات، زن آلوده و پلید است.

هوس پیشگان و فرومایگان غرب با این پندار که دین و مذهب، زندگی زن را از «آزادی غربی» می‌ستاند و او را در مسیر ارتجاع قرار داده و در این صورت مانع توسعه جامعه می‌شود و در واقع با استفاده ابزاری از زن او را به ورطهٔ نفسانیت خود لغزانیده و او را چون «عروسکی کوکی» در اعماق ذهن، متوهم خوشبختی و رهایی از ارتجاع ساخته ست «فردریش نیچه» در «کتاب چنین گفت زرتشت» درباره این فرومایگان محیل چنین می‌گوید:

«زندگی چشمه لذت است اما آنجا که فرومایه نیز از آن آب می‌نوشد چاه‌ها همه زهر آگینند آب مقدس را با شهوت بارگی خویش زهر آلود کرده‌اند و چون رؤیای پلید شان را لذت نامیده‌اند واژه‌ها را نیز زهر آلود کرده‌اند. من دوستدار پاکی‌هایم. خوش نمی‌دارم دیدن پوزه‌های گشاده به نیشخند و تشنگی ناپاکان راه»^۲ غرب ذهن و باور زن را در خدمت خود قرار داده است.

آری زن امروز به بهانه واهی «زن امروز» بودن! همه هویت و حریت و بلکه در واقع کرامت خویش را در بازار مکاره، پای حراج حراج‌گران شیاد و صیاد روزگار ریخته و در این

^۱ - همان، ص ۲۸.

^۲ - چنین گفت زرتشت، ص ۵۲.

غبن و خسران با سرخوشی به دست افشانی و پایکوبی پرداخته است. بیچاره او که نمی داند چگونه همه موجودیت خود را بدون دریافت قیمت مناسب انسانی به این دغل پیشگان دنیا ارزانی می دارد و چگونه ناپاکان و آلودگان جامعه، زهر هلاهل خود را در جام مرصع شربت گوارا، به افسون و افیون به او می خوراند!

بی قدریم نگر که به هیچم خرید و من شرمنده ام هنوز خریدار خویش را

زن و آزادگی

درون پرده عصمت که جایگاه منست مسافران صبا را گذر به دشواریست^۱

زن می تواند همراه با «سیر معنوی» خود، در عین حال با حفظ پوشش در غایت متانت و مستوری از اصالت و اسارت غربی درآید و با رویکرد به عفت و حریت در فراخ ترین عرصات و میادین اجتماع حاضر باشد و تقریباً به تطفن و تفرس، همه تحرکات و تکاپوهای زندگی را به نیکی مدیریت نماید. اسلام نه تنها مخالف آزادی معقول و مشروع بانوان جامعه نیست که همه ابعاد آزادی انسانی را برای «جامعه نسوان» روا و بلکه ضروری می شمارد. مشکل سرنوشت و معضل اساسی «تاریخ مؤنث» پیوسته این بوده که یا به جاده افراط رفته و یا اینکه از این سو به جاده تفریط افتاده؛ یعنی اینکه در واقع او در بی پردگی ها و بی پروایی ها متأسفانه گوهر اعتدال، این «حلقه همواره مفقوده» زندگی را از کف فرو نهاده است با این وجود و وجوه. موجهاً تنها این دین مبین اسلام است که به راستی به دنبال آزادی حقیقی زنان از انحاء بردگی ها و اصناف خود بیگانگی هاست.

از برای زن به میدان فراخ زندگی سرنوشت و قسمتی جز تنگ میدانی نبود

چشم و دل را پرده می بایست اما از عفاف چادر پوشیده بنیاد مسلمانی نبود^۲

اساساً «انسان شناسی» غرب متفرع بر جهان بینی آنهاست و به عبارت دیگر «انسان شناسی» آنها ریشه در نوع نگرش آنان به «هستی» دارد چون «هستی» از نظر غرب تماماً در «جهان

^۱ - دیوان پروین اعتصامی، ص ۹۸.

^۲ - همان، ص ۱۲۵.

طبیعت» خلاصه می‌شود و سهمی از «ماوراء طبیعت» ندارد لذا پیشوایان آنان آدمی را در قلمرو طبیعت مختصر می‌کنند.

مشکلات حضرت آدم از اوست آدمیت را غم پنهان از اوست
در نگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی منزل است^۱

(اقبال لاهوری)

جهان بینی غربی «حقیقت آدمی» را تنها «تن و بدن» او می‌داند و لاغیر. لذا پر واضح است که چنین دیدگاه و نظرگاهی هرگز در جهان «سیر عمودی» ندارد و نمی‌داند که مبدء و منتهای زندگی انسان چیست؟ بلکه همواره این نگاه مسیر افقی دارد در این منظر آدمی برای دست یازی به مطامع و منافع زندگی هیچ «حد یقف» در مقابل خود ندارد. او می‌تواند به سهم و زعم خود در راه آزمندی‌های اشباع ناپذیر خود بی‌محابا از همه ابدان، اجسام و احجام انسانی، نهایت تلذذ و تجمل را برگیرد چون که به اصطلاح غرب در «پارادیم فرهنگی» خود حتی ذره‌ای اعتقاد به فطرت و روح متعالی زن ندارد. «دنیای مادی» جنون وار، زن را در معرض نمایش غرایز و لذائذ در آورد و در واقع در کنه خود، بر درندگی جامعه افزوده است. روایتی که می‌فرماید: «المرأة عقرب»^۲ در واقع ناظر بر وضعیت دلخراشی است که جهان غرب با همه تظاهر، تفاخر و طمطراق خود به آن مبتلا شده است. دردی مزمن که آدمی سرنگون در ورطه آن افتاده و تاسف آنکه، آن درد نیز چون «سرطانی مهلک» روح او را می‌خراشد و می‌خورد. آری به قول مولانا هرکه در شهوت فرو رفت برنخاست.

^۱- دیوان اقبال، ص ۱۱۱.

^۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۵۹.

منابع:

- ۱- قرآن مجید، ترجمه الهی قمشه‌ای.
- ۲- مولوی، مثنوی معنوی به کوشش نیکلسون. تهران، مولی (۱۳۶۵).
- ۳- حافظ، دیوان، به تصحیح غنی و محمد قزوینی تهران اساطیر (۱۳۶۸).
- ۴- اعتصامی، پروین، دیوان پروین اعتصامی. به کوشش محمدتقی بابایی. انتشارات کتاب نمونه، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۵- آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال. مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲.
- ۶- جلال ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران- نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- ۷- علی اکبر افراسیاب پور، زیباپرستی در عرفان اسلامی- انتشارات طهوری، ۱۳۸۰.
- ۸- آیت الله نکونام، زن مظلوم همیشه تاریخ-جلد اول- انتشارات ظهور شفق، ۱۳۸۴.
- ۹- اینیاس لپ، ترجمه کاظم سامی- مهندس محمود ریاحی، روانشناسی عشق ورزیدن، انتشارات رز، ۱۳۵۶.
- ۱۰- مین باهر، خانواده سبز، انتشارات خیام، ۱۳۸۳.